

ایران را بملاحظه اینکه ایران سدی در جلو هندوستان است میخواهند. عوامل داخلی علاوه بر اوضاع خرابی مملکت و تعدیات اطراف‌های مظفرالدین شاه چون برخلاف زمان سلطنت ناصرالدین شاه رفتن ایرانی‌ها به ممالک اروپا و مرآوده با اروپائی‌ها آزاد بود و در تمام مجالس و محافل ترقیات مادی و معنوی ممالک اروپا مطرح مذاکره و مقایسه بود افکار عمومی تاحدی ترقی کرده و در روزنامه‌ها و مجلات خارجه اشاعه آن بلامانع بود. زمینه طبیعی برای انقلاب فراهم شده بود و سختگیریهای عین‌الدوله هم کمک شایانی بانقلاب کرد زیرا مستمریات و عواید علما و اشخاص مؤثر را قطع کرده با آنها به خشونت و تکبر رفتار میکرد و چون از شاه انتظار بهبود اوضاع و تمنیات خود را نداشتند چاره جز انقلاب نمی‌دیدند.

یک جهت دیگر هم این بود که تجار پولهای زیاد از بانک روس و ایران قرض کرده بودند و هر موقع بانک روس مطالبه سختی کرد تجار هم بحدوث انقلاب کمک میکردند تا آنکه در سال ۱۳۲۴ علاء - الدوله حاکم تهران چند نفر از تجار را به بهانه‌ای توقیف کرد و یکی دو نفر را چوبزد. دو نفر از علما یکی آقا سید عبدالله بهبهانی و یکی آقا محمد طباطبائی قیام علیه عین‌الدوله و بالاخره علیه دولت کردند و در ابتدا مطالبه عدالت می‌کردند و بعد از آنکه از تحصن در امامزاده عبدالعظیم و قم نتیجه‌نگرفتند عده‌ای از تجار و سایر مردم در سفارت‌خانه انگلیس متحصن شدند و مشروطه خواستند مظفرالدین شاه هم در این اوقات مریض بود بعلاوه طبعاً شفقت و رأفت داشت و بالاخره دستخط مشروطیت از شاه صادر و عین‌الدوله معزول گردید.

چون وقایع انقلاب و تأسیس مشروطیت و انتخاب و کلای پارلمان و تشکیل مجلس شورا و وقایع مهم بعد از آن و فوت مظفرالدین - شاه و جلوس محمدعلیشاه را بتخت سلطنت و وقایع دیگر را تاریخ - نویسان به تفصیل نوشته‌اند حاجت بنوشتن آن در این تاریخچه مختصر نیست و فقط گذشته‌هایی از آن وقایع که ارتباط بخودم دارد مینویسم.

علماء سایر ولایات ایران که روشن فکر بودند طرفدار مشروطیت و یکمده که از نقطه نظر دیانت با وضع مشروطیت خوشبین نبودند طرفدار استبداد شدند ولی اکثریت با طرفداران مشروطه بود. علماء نجف هم که مرجع تقلید بودند دو دسته شدند. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که شخص اول بود بانهایت جدیت طرفدار مشروطیت و آقا سید کاظم یزدی که علمای مقابل و هموزن خراسانی و اعراب اکثر آقا محمد کاظم یزدی بودند.

در تهران هم آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی علمدار مشروطیت و شیخ فضل الله نوری که از علماء درجه اول بود طرفدار استبداد شد و هر چند موضوع مشروطیت در نزد علما از قبیل شبه موضوعیه شده بود یکی آن را مطابق اساس شرع و دیگری موجب ضعف دین و حرام میدانست ولی شاید در بعضی موارد مسئله ریاست هم دخالت در این تفرقه داشته است.

مجلس شورا از نمایندگان طبقات، شاهزادگان اعیان، ملاکین، تجار، اصناف، علماء، طلاب، زارعین، تشکیل شد و قانون اساسی بطور ناقص تنظیم گردید ولی در باطن اختلاف ما بین طرفداران استبداد و مشروطه طلبها زیادتر میشد و برای استحکام مبانی و پشتیبانی از مشروطیت انجمن های ملی دایر شد و در مواردیکه شاه و درباریان مساعدت با مشروطه نمیکردند انجمن ها در اطراف مجلس یعنی در مسجد سپهسالار جنب مجلس شورا متحصن میشدند و نطق های انقلابی در مجامع عمومی و انجمن ها بر ضد استبداد و طرفداران آن و بر ضد محمد علی شاه گفته میشد.

من در بعضی از انجمنها که دعوت می کردند وارد میشدم ولی مقاصد باطنی مؤسسين آن انجمن ها برای من مشکوک بود تا اینکه انجمنی از سادات که بعضی از علما هم در آن وارد بودند بنام انجمن آل محمد تشکیل و جمعیت آن زیاد شد و میرزا ابوالقاسم پسر بزرگ آقا سید محمد طباطبائی یکی از دو قائد مشروطیت بریاست آن انجمن

انتخاب گردید من رسماً عضویت آن انجمن را قبول کردم . برای آن که با افراد انجمن بیشتر ارتباط داشته‌م و بعلاوه عقیده و سلیقه من در مشروطه‌خواهی جنبه اعتدال داشت و از انقلاب و تند روی طبعاً پرهیز داشتم و اکثر افراد آن انجمن را مطابق سلیقه خود یافتیم لیکن بعضی افراد مشکوک بطرفداری دربار وارد شدند و من در صدد کناره گیری از عضویت انجمن بودم و در این وقت که در اواخر سال ۱۳۲۵ قمری بود عدلیه بصورت محاکم قانونی تشکیل شده و حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه که حالا حیات دارد وزیر عدلیه بود. محاکم عدلیه عبارت بود از : ابتدائی ملکی و نقدی یعنی غیر منقول، و محکمه جزاء هم از جنحه و جنایت استیناف و تمیز.

ولی هیچ قانونی برای تشکیلات و طرز رسیدگی بعمل آئین دادرسی نبود و اعضاء محاکم و رؤساء حقوق معینی نداشتند و فقط در احکام نصب آنها قید میشد یا ماهی فلان مبلغ حقوق و چون هنوز رویه سابق یعنی دریافت ده یک دعاوی از محکوم له و دو ونیم از محکوم علیه برقرار بود از عوائد محاکمات به نسبت عواید وجهی باعضاء محاکم و رؤسا داده میشد.

ورود من به خدمت در عدلیه

در آن موقع بمعرفی حاج صدق‌الملک که سابقاً پیشکار سالار السلطنه و در آن موقع رئیس محکمه جزا بود از طرف وزیر عدلیه دعوت شدم و در محرم ۱۳۲۶ قمری حکم معاونت اول محکمه جزا برای من صادر شد و چون وضع معاش من مشوش بود و عواید ملک موروثی کفایت معاش مرا نمیکرد و کسری عوائد را با فروش ملک میگذراندم این شغل را قبول کردم و وارد خدمت عدلیه شدم. محکمه جزا مرکب بود از یک رئیس و یک معاون اول و یک معاون دوم و سه نفر عضو. وظایف استنطاق از متهم و اقامه دلیل بر علیه او که وظیفه مدعی‌العموم است بعهده هیئت رسیدگی باتهام متهم و مناط حکم و تعیین مجازات هیچگونه قانونی وجود نداشت و فقط بنظر

هیئت محکمه مطابق عرف و عادت بود و بعد از دو سه ماه که اوایل سال ۱۳۲۶ قمری بود مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر عدلیه شد و او لوایحی برای دستورالعمل رسیدگی بدعاوی و کیفیت صدور حکم صادر میکرد و همان لوایح او که مطابق آئین داندی محاکم اروپا بود زمینه را برای آشنائی اعضا محاکم و سهولت اجراء قوانین بعدی تهیه میکرد و فی الحقیقه شالوده آئین داندی همان مقرراتی بود که مشیرالدوله وضع و بمحاکم و ادارات وابسته بمحاکم ابلاغ می نمود. من از همان موقع بواسطه ارتباط کار عدلیه با مشیرالدوله آشنا شدم و او را مردی خوش فکر و مذهب الاخلاق و عدالت خواه و بی غرض یافتم و رفته رفته ارتباط من با او از امور مربوط به عدلیه تجاوز کرد و با او مانوس شدم و او نیز بمن معتقد شده در بسیاری از امور مرا طرف مشورت خود قرار میداد و چون مشکل پیشرفت امور محاکم بواسطه آن بود که علما اعم از مشروطه طلب و غیر هم غیر از علماء حکام شرع را صالح برای محاکمه نمیدانستند چنانکه حکم قانون شرع اسلام همین طور است و فقط علمائی را صالح برای مرافعه و حکم دانسته که عالم با احکام شرعی یعنی مجتهد در احکام اسلام باشند و بعلاوه عدالت حقیقی داشته باشند بلکه در بعضی از روایات وارد است که حاکم باید بعلاوه علم به احکام و اطاعت از جمیع احکام شرع مخالف هوای نفس باشد و به این ملاحظه اصرار داشت که اعضائی برای ریاست و عضویت محاکم انتخاب شوند که در زمره اهل علم بوده و تجدید طلب و روشنفکر باشند یعنی اشخاصی را طالب بود که بتوانند در مقابل خشکی بعضی علما مقاومت کنند.

در این اوقات اختلاف دربار با عناصر مشروطه خواه جدید شدید شده بود و ناطقین که در رأس آنها میرزا نصرالله بهشتی معروف به ملك المتكلمين و آقا سید جمال الدین اصفهانی بودند بسیار برضد او تہییج و تحریک می کردند. نطق سید جمال الدین بسیار مؤثر بود و در قلب مستمعین رسوخ میکرد و نطق های ملك المتكلمين پر-

هیاهو و همه بدگوئی بود. بیانات سید جمال‌الدین راه دل میزد و هیاهوی ملک‌المتکلمین رعب‌آور و کنایه از قدرت ملی بود. اشخاص دیگر هم مانند آقا سید یعقوب انوارشیرازی و غیره در مجامع نطق می‌کردند ولی بیشتر جنبه بدگوئی و فحاشی داشت. سید محمدرضای مساوات هم در روزنامه مساوات مینوشت و از فحاشی پشاه و اطرافیان او فروگذار نمی‌کرد. روزنامه فکاهی صوراسرافیل هم که بقلم جهانگیرخان و ادیب‌متتبع دهخدا نوشته میشد بی‌نهایت جالب توجه و بسیار مؤثر بود. بالجمله فعالیت مشروطه‌طلبان از یکطرف و طرفداران استبداد از طرف دیگر زمینه جنگ و جدال را فراهم میکرد.

محمد علی‌شاه بتقویت روسها و اغوای شاپشال روسی که در نزد شاه تقرب داشت و پشت گرمی به شیخ فضل‌الله نوری که چندی در امامزاده عبدالعظیم برضد مشروطه متحصن بود و جمعی از او تبعیت می‌کردند برضد مشروطه‌طلبها ایستاده بود.

این نکته هم ناگفته نماند که شیخ فضل‌الله بظاهر منکر مشروطیت نبود ولی میگفت باید مشروطه مشروع باشد و مشروطیت را عقید به قیودی میکرد که هرگز قابل اجرا نبود لکن بالاخره سعی و اقدام او در ماده اول قانون متمم قانون اساسی نوشته و تصویب گردید.

نامه محمد ولی خان سپهدار به ناصر الملك نایب السلطنه

قبل از اینکه بعزم آذربایجان حرکت کنم بنده از جنابعالی شکایت دارم زیرا امید آن نیست که عمرم مهلت بدهد که شما را مجدداً ببینم.

سه سال قبل ما فاتحانه با کمک شش لشکر وارد تهران شدیم و پادشاهی را مخلوع و شاه دیگری را بتخت نشاندیم. به انتخاب نایب السلطنه پرداختیم و مجلس را تشکیل دادیم. قانون اساسی را باجرا گذاشتیم با تصویب قوانین در سراسر کشور و بدون هیچگونه کمک خارجی پرچم آزادی را باهتزاز در آوردیم و امنیت راههای کشوری را در طی شش ماه تضمین کردیم. به خراسان به لرستان، به استرآباد و آذربایجان لشکر کشی کردیم و در همه جا پیروز شدیم. ادارات دولتی باوجود اینکه خوب مجهز نبودند در سراسر کشور بکار پرداختند و مالیاتهای غیرمستقیم در تمام نقاط کشور دریافت شد. دولت چنان قوی بود که توانست مالیاتی را که روی نمک بسته شد باوجود اینکه برخلاف قانون و میل مردم بود در طی چند ماهی دریافت دارد. مالیاتهای دیگر بطور منظم در تمام ایالات دریافت میشود. لشکری مرتب و عظیم بوجود آوردیم و در پایتخت و اطراف آن مستقر کردیم.

چندی بعد بنده از کار برکنار شدم و دولت مقتدر دیگر روی کار آمد. در همین ایام عالی جناب بسوی اروپا عزیمت کردید و نایب السلطنه قبلی نیز بدرود حیات گفت و جناب عالی بنیابت سلطنت برگزیده شدید. اکنون نوزده ماه است که شما این پست را اشغال کرده و مورد احترام ملت قرار گرفته اید و مردم از شما امیدها دارند. ولی بدبختانه در طی نوزده ماه که شما نایب السلطنه هستید ما بجز رنج و عذاب چیز دیگری ندیدیم.

در جنوب کشور قتل و خونریزی حکمفرماست. شیراز، لرستان، خوزستان و اصفهان از زیر سلطه دولت خارج شده اند. خوانین بختیاری ایجاد حکومت های مستقل کرده اند.

در غرب کشور ایلهای لرستان و کرمانشاه و بروجرد و کرستان و عراق عجم بقتل و غارت و تجاوز پرداخته اند، در سراسر کشور زارعین بشورش پرداخته اند و مالکین فراری شده اند.

در شمال از ارس تا سرخس و سیستان در تحت تسلط روسها در آمده و آشوب و غارت حکمفرماست. مشهد محل زیارتگاه مسلمین و ایرانیان بتوب بسته شده و ویران گردیده و شیون و غزا تمام فامیلهای ایرانی را فرا گرفته و بجز صدای گریه بچه های یتیم چیز دیگری شنیده نمی شود.

حکومت جناب عالی رو بضعف رفته و امید مردم از شما قطع شده از آن گذشته خود جناب عالی میدانید و اقرار کرده اید که در اثر ضعف حکومت کاری برای نجات مملکت نمیتوانید انجام دهید.

شاه هنوز بسن قانونی نرسیده و صغیر است. مجلس منحل و بسته شده پولهای محصول از قروض خارجی و اسلحه های دولتی و همچنین درآمدهای مملکت بیاد رفته اند. هیچکس نمیداند که قروض جدید بچه مصرفهائی خواهد رسید. از آن گذشته ملت از آینده کشور مأیوس شده و یقین دارد که اگر تمام ثروت و هر چه از خشک و تر در مملکت وجود دارد بدست اعضای فعلی حکومت بیفتد برای منافع

شخصیشان خرج خواهند کرد.

دولت بدون جهت بچپ و راست لشکر میفرستد. البته همه آگاهند که لشکری که از طبقات پست و از قبایل تشکیل شده بجز برای تجاوز و غارت استعداد کار دیگری را ندارد. ما شاهد اعمال آنها بودیم و هستیم و تا همین حد برای ما کافیست.

اکنون که جنابعالی عزم مسافرت به اروپا دارید گروه کنیری از علما و تجار و طبقات دیگر مملکتی ترده من آمده تا بوسیله بنده از جنابعالی توضیح کارهایی را که در طی نوزده ماه اخیر انجام شده است بخواهند آنها همچنین میخواهند بدانند که شما اکنون چه برای مملکت انجام داده و قبل از عزیمت به اروپا کشور را بچه کسی خواهید سپرد. اکنون که قحطی و گرسنگی و اغتشاش و آشوب در سراسر کشور حکمفرماست چگونه شما میتوانید با راحتی وجدان مملکت را ترک گوئید؟

بتمام این طبقات مردم قول دادم که بشما نامه نوشته و خواسته هایشانرا بنظر جنابعالی برسانم و بدینطریق آنها را بسکوت دعوت کردم. در صورتیکه جنابعالی جواب قانع کننده ای بدهید بنده آنها را در جریان خواهم گذاشت.

ولی بنده نمیتوانم فراموش کنم که در طی نیابت سلطنت شما جنایت و وقایع دردناک همهجا را فرا گرفت. مملکت و استقلال کشوری و رفاهیت مردم از دست رفته اند. اسلحه های دولت و اموال و ثروت دولت بغارت رفته اند. مساکن مردم و بران و خون مسلمین در همهجا ریخته شده است. از همه بدتر اسلام و دین ما از دست رفته بیش از این نمیخواهم راجع بشکایات عموم مردم و درباره مصیبت های مادی و معنوی آنها سخن بگویم ...

ترجمه دکتر جمشید وحید

جواب نایب السلطنه به سپهدار

نامه جنابعالی را دریافت کردم این نامه بدون شك از نیت خیرخواهانه شما سرچشمه گرفته است من میخواهم فقط اشتباهات شما را گوشزد نمایم و آنها را رفع کنم .

من میگویم که شما و سردار اسعد با زور وارد تهران شده و قانون اساسی را باجرا در آورده و حکومت را بدست گرفته اید .

هیچکس نمیتواند منکر آن باشد و از آن گذشته خود بنده اولین شاهد کار شما بودم . من بیش از آنچه که باید، انجام دادم . من بدون دریغ نظریات و کمک خود را در اختیار شما گذاشتم و شما با نظریه من موافقت کردید . شما کاملاً درباره پیش بینی ها برای آینده با من موافق بودید .

شما میگوئید که یک پادشاه را از کار برکنار کرده و یک پادشاه دیگر روی کار آوردید ، شما می گوئید که قانون اساسی از نو برقرار کرده و آنرا اجرا کردید . من اطمینان دارم که شما این کار را آگاهانه انجام داده اید و شما خوب میدانستید که با اجرای قانون اساسی قدرت شخصی از بین خواهد رفت و قدرت بدست مجلس و هیئت دولت مسئول سپرده خواهد شد . مطمئناً شما نمیخواستید یک

حکومت مستبد جانشین حکومت مستبد سابق نمائید .
 شما از قدرت دولت خود سخن می گوئید شما بدوران حکومت
 خود و دستگاه اداری ناسالم ، جبار و ستمکار او اشاره میکنید ، شما
 راجع به مالیاتهای غیر مستقیمی که در طی حکومتتان وضع شده
 است سخن میگوئید .

شما میگوئید که «قدرت دولت» شما آنقدر زیاد بود که
 توانست مالیات روی نمک ببندد باوجود اینکه غیر قانونی بود و
 برخلاف خواسته مردم . شما اضافه میکنید که دریافت این مالیات تا
 موقعیکه کابینه شما روی کار بود ادامه داشت. در اینجا من از شما
 يك سؤال می کنم: جواب به این سؤال بدون تردید جوابگوی ایرادت
 جنابعالی به بنده خواهد بود .

شما قانوناً تمام قدرتهای حکومت را در دست داشتید . شما با
 سردار اسعد که عضو کابینه شما بود همکاری میکردید ولی شما اقرار
 میکنید که دستگاههای اداری نامرتب بودند و مالیات روی نمک
 غیر قانونی بود .

من خودم نیز میدانستم که این مالیات با مخالفت افکار عمومی
 روبرو خواهد شد و نتیجه آن خوب نخواهد بود چه قدرتی شما را
 مجبور میکرد که با وجود قدرت خود و برعلیه خواسته خود به
 گرفتن تصمیمات ضدملی تن در دهید؟ اما این را فراموش کنیم .
 بعد از تمام خدمتهائی که کردید و باوجود قدرتی که در دست
 داشتید چه نیروئی حکومت شما را مجبور بسقوط کرد و شما را مجبور
 بکناره گیری نمود ؟ چه نیروئی نگذاشت که شما جلوی اغتشاشاتی
 را که باعث سقوط حکومت جنابعالی و باعث ایجاد خطر برای جان
 شما شد بگیرد ؟

در این ایام شما نخواستید جلوی انتشار يك روزنامه را بگیرید؟
 چه نیروئی شما را مجبور کرد که بعد از اغتشاشاتی که دستور شما
 ایجاد کرد از توقیف این روزنامه صرفنظر کنید .

من راجع به دومین کابینه شما سخن می‌گویم . در این زمان شما از کمک بنده و اعتماد اکثریت مجلس برخوردار بودید . چه نیروئی نمیگذاشت که شما جلوی هرج و مرج را در کشور بگیرید ؟ باوجودیکه من از روزهای اول با شما موافق بودم که قدرت نظامی در کشور بوجود آوریم .

چه قدرتی سبب شد که راجع باین کار اقدام نکنید ؟ چه قدرتی يك شخصیت مثل شما را که نخست وزیر بودید محکوم بگوشه‌گیری نمود و شما را وادار بترك پابنتخت بعزم رشت کرد؟ و موقعیکه شما از رشت بازگشته بودید و مجدداً بر سر کار آمدید چرا نتوانستید بیش از چند روزی سر کار بمانید ؟ شما قانون اساسی را خوب می‌شناسید، باضافه دو مرتبه نخست وزیر بودید، بنابراین شما خوب میدانید که نایب‌السلطنه حکومت نمیکند و نمیتوانند مستقیماً در کارهای دولت دخالت کنند . شما بودید که قدرت دولت را در دست داشتید و مسئول امور بودید. شما خوب می‌دانید که زیر نظر نایب‌السلطنه انجام وظیفه نمی‌کردید .

پس بنابراین شما خوب میدانید که قانون اساسی بمن اجازه مداخله در امور مربوطه بدولت را نمیدهد پس به چه اجازه‌ای باستناد به چه حقوقی اجازه انتقاد از بنده را بخود میدهید ؟ قبل از اینکه بتهران بیایم آیا تلگرافی ارسال نداشتیم و در آن از زیانهاییکه مخالفت و ضدیت احزاب با نیابت سلطنت برای کشور بوجود می‌آورد مفصلاً شرح ندادم ؟ آیا از زمان بازگشتم بتهران من دفعات زیادی درباره این مسئله تذکر ندادم؟ شما آنکسی نیستید که قبل از اینکه بنده جواب سئوالهایم را دریافت دارم مرا تشویق کردید به مجلس رفته و در آنجا قسم یاد کنم .

من احتیاجی بتکرار چیزیکه در این باره در سخنرانی ۴ مارس ۱۹۱۱ موقع یاد کردن سوگند گفتم ندیدم . من در آنجا مسئولیتهای

نایب‌السلطنه را یادآوری کرده و درباره خطرهائی که حمله‌های ناروا به نایب‌السلطنه ایجاد می‌کند مفصلاً توضیح دادم. من نه تنها نتوانستم روی کارهای دولت اعمال نفوذ کنم بلکه اندرزهای رانیز داده بودم که نادیده گرفته شده و یا از جهت خود منحرف شده‌اند.

بیاد بیاورید که در رشت یکی از شرایطی که برای بازگشت خود می‌گذاشتید؛ دادن قدرت مطلع به نایب‌السلطنه بود.

ولی بنده طرفدار یک حکومت قوی و ملی بودم و من خواستم که قدرت مطلق که شما خواستار آن بودید به هیئت دولت داده شود و نه به مقام نایب‌السلطنه غیر مسئول.

با این وجود مخالفین پیشنهاد شما را و تصمیم بنده را تغییر ماهیت داده و برخلاف حقیقت تفسیر کردند.

آنها گفتند که برخلاف قانون اساسی بنده و جنابعالی می‌خواستیم قانون اساسی را لغو کرده و شوستر آمریکائی را از ریاست امور کارهای مالیه برکنار کرده و تمام خزانه دولت را در اختیار خود بگذاریم.

شما می‌گوئید که تمام ملت بتصمیمات بنده احترام می‌گذارد. من یک مستبد نیستم و دولت و قدرتهایش در دست بنده نیستند تا مردم بتصمیمات بنده احترام بگذارند. من می‌دانم و مطمئن هستم که اکثریت مردم به من اعتماد دارند اما متأسفم که تا بحال تمام قدرتها جلوی کارهای دولت را گرفته و بجز تحریکات و اغتشاش چیز دیگری بوجود نیاورده است.

شما از وضع بد مناطق جنوب سخن میرانید ولی می‌دانید که بدی وضع در این منطقه قبل از آمدن بنده بتهران وجود داشت و در این زمان درجه اغتشاشات بجائی رسیده بود که هر آن امکان مداخله کشورهای خارجی در کشور موجود بود. می‌خواهم بدانم اشتباه در این باره از چه کسی سرزده است؟

شما می‌گوئید که خوانین بختیاری در همه جا دولت مرکزی را

برسمیت شناخته و خودمختاری اعلان کرده‌اند اما ما میدانیم که این خوانین با همکاری شما قانون اساسی را پایه‌گذاری کرده‌اند .

آیا بیاد دارید که در موقعی که نیابت سلطنت را قبول کردم مصمصام السلطنه بعد از سرنگونی حکومت شما ریاست دولت را بعهده گرفت بنابراین بنده بجز طرفداران و پایه‌گذاران قانون اساسی کسی دیگر را بریاست دولت نگماشتم .

شما ادعا دارید که قدرتهای نامنظم نظامی دولت از طبقات پست و عشایر تشکیل شده‌اند و آنها به‌جز غارت و تجاوز بکار دیگری نمی‌خورند . اما باید از خود سؤال کنیم که چه کسی جلوگیری از تشکیل يك قدرت نظامی منظم کرد و لشکر قدیمی را بعنوان مدرن کردن نابود ساخت .

راجع به اوضاعیکه در کرمانشاه و کردستان روی داد سخن می‌گوئید . هر کس می‌داند که این اوضاع پیش از اوضاع استرآباد رخ داده و تمام آثار و علل چنین رویدادهائی در موقع حکومت جنابعالی قابل پیش‌بینی بود .

دو ماه بعد از تشکیل کابینه جنابعالی بود که سالارالدوله نمایان گشت پس چه کسی و قدرتی مانع شد که شما جلوی این اغتشاشات را بگیرید ؟

راجع بوقایع آذربایجان سخن می‌رانید . روحیه تجزیه‌طلبی و اغتشاش موجود در این منطقه در ایام وضع قانون اساسی خود را آشکار ساخت . و همین روحیه تجزیه‌طلبی بود که باعث آخرین وقایع وخیم شد .

شمارا جمع به تفریط و از بین رفتن پولهای دولت صحبت می‌کنید اما خطا کار در این باره کیست؟ همه می‌دانید که در روز سوم ورودم بتهران در روز چهارم مارس ۱۹۱۱ بوسیله پیامی از مجلس خواستم که باوضع مادی دولت و ملت سروسامانی دهد . بنظر من این تنها فایده ایجاد دولت و تنها راه پیشرفت مملکت بود .

من از دولت خواستم که لیست موجودیها و مخارج دولت را تشکیل دهد. من خواهش کردم که تعادل بودجه دولت را تا آنجائیکه ممکن است برقرار کرده و آنرا به بهترین وجهی اجرا کنند. من کوشش کردم که يك کشور نمیتواند همیشه از راه قرض بودجه دولت خود را تأمین کند اما تمام نصیحتهای من فراموش شده بودند. البته موقعیت بد امروز دفعتاً بوجود نیامده. او نتیجه منطقی يك سلسله اشتباهاتی است که در طی سالهای متمادی شده است، من خیلی متأسفم که نتایج این اشتباهات در زمان نیابت سلطنت بنده ظاهر شده‌اند اما متأسفانه کاری از دستم ساخته نیست. من می‌توانم با وجدانی راحت بگویم که هرچه از من ساخته است کردم تا چنین اوضاعی روی ندهد اما متأسفانه تمام کوششهای بنده بجائی نرسیدند.

تمام آنهائیکه ترقی و آبادی کشور را میخواستند پیش بینی میکردند که اهمال کاری دولت و ملت و دستگاه قضائی که ملت را در حالت ناامنی گذاشته و او را زیر بار سنگین مالیاتهای گوناگون خرد میکرد ایجاد ناامنی و اغتشاشات عمومی خواهد کرد. پس نباید امروز از نتایج وخیم اشتباهات گذشته تعجب کنیم.

پیام بنده را بمجلس که روز دوازدهم ماه اوت ۱۹۱۱ فرستاده شده مجدداً بخوانید. خواهید دید که چقدر درباره برقراری امنیت کشوری و ایجاد سیاست داخلی و خارجی، آسایش عمومی پافشاری کرده‌ام.

من راجع بقبول يك خطمشی عاقلانه که موافق منافع عمومی و ملی ما است پافشاری کرده‌ام. من شما نگفتم که اگر ما در قبول چنین سیاستی تعجیل نکنیم بشیمان خواهیم شد؟ بجای آنکه صحبت‌های مصلحانده بنده را بپذیرند مخالفین و معترضین پیشنهاد مرا از راه و هدف اصلی آن دور گردانند.

من بعنوان مثل يك اعلامیه‌ای را که در زیر تیترا (روابط حسنه) چاپ شده است مثل میزنم. در این جریده پیشنهادهای بنده را

دگرگون ساخته‌اند تا بتوانند مرا بوضعی زنده مورد انتقاد قرار دهند. در این تشریح پیشنهادهای بنده را درباره برقراری روابط حسنه ما با قدرتهای بزرگ که با ما روابط خوب دارند دگرگون ساخته‌اند تا اینکه بتوانند بهتر به بنده حمله کنند. بنده نمی‌خواهم از جراید و نشریات دیگر که بیطرفی اختیار نکرده‌اند سخن برانم. شما از ضعف قدرت بنده انتقاد میکنید ولی شما از چه قدرتی سخن میرانید؟ باید بشما مجدداً گوشزد کنم که حاکمیت و قدرت شخصی درمان اساسی ما وجود ندارد؟ من میدانم که دولت ضعیف است. ولی دولت چه کیست و چیست؟

دولت بجز هیئتی که مجری قدرت اجرائیه است چیز دیگری نیست. اگر علل ضعف او را می‌خواهید علت آنرا باید در دسته‌بندی و از هم گستگی اعضاء آن که همگی خود را طرفدار قانون اساسی معرفی میکنند یافت. من همیشه با این کدورت‌ها و دسته‌بندیها مبارزه کرده‌ام. لوئی چهاردهم در زمانهای پیش چنین می‌گفت: (کشور یعنی من. اما این فرمولها با از بین رفتن حکومتهای مستبد و مطلقه نابود شدند، بنابراین من دولت هستم و ضعف آن به بنده مربوط نیست.)

از این گذشته طرز تشکیلات دولت هرچه میخواهد باشد قدرت اجرائیه احتیاج به لیاقت و شخصیت و قدرت دارد در یک رژیم مشروطه قدرت دولت در اختیار دولت یعنی هیئت وزیران است و نه در اختیار شاه. این چیز است که بنده در مجلس گفتم و من برای شما و برای دولت صمصام‌السلطنه اختیارات و قدرتهای زیادی گرفتم. چه کسی نگذاشت که شما از این قدرتها بنفع کشور استفاده کنید؟ شما می‌گوئید که همه امیدی که ملت به من داشت از بین رفت، ولی من در موقع یاد کردن سوگند گفتم و باز برای شما تکرار میکنم که شما نباید از بنده تنها هیچ‌گونه امید بهبودی وضع کشور را داشته باشید، این از مسؤلیتهای مجلس و هیئت دولت است که برای بهبودی

کشور بکوشد و باید از مجلس و هیئت دولت انتظار چنین بهبهودی را داشت. شما راجع به مسافرت بنده سخن می‌گوئید من باید شما بگویم که مسافرت بنده برای معالجه است و بسیار کوتاه خواهد بود و پزشک چنین دستوری را بمن داده است. من یقین دارم که غیبت چند روزه من برای کشور مفید خواهد بود زیرا برای مدت کوتاهی انتقادهای شخصی از بین خواهند رفت و از پی آنها علل اغتشاشات ناپود خواهند شد و این چیز تازه‌ای نیست و همه می‌دانید که بواسطه خستگی خود و برای جلوگیری از هرگونه انتقاد بنده استعفای خود را تقدیم مجلس نمودم ولی پس از اینکه مجلس استعفای بنده را نپذیرفت و پس از مشورتهای متعدد بنده مجبور به پس گرفتن استعفای خود شده و درخواست اجازه مسافرت کردم.

شما ادعا می‌کنید که بنمایندگی از گروه کثیری از طبقات مختلف ملت از بنده سؤال می‌کنید که در مدت نیابت سلطنتم چه کرده‌ام و در موقع مسافرتم کشور را بچه کسی خواهم سپرد.

کاری که بنده انجام داده‌ام برای همه روشن است. من طبق قانون انجام وظیفه کرده‌ام و آنچه را که قانون بمن اجازه میداد عمل کرده‌ام. اما بقیه کارها را هیئت دولت یعنی قدرت اجراییه که از طرف قانون برای اجرای امور مملکتی منصوب شده است انجام داده و چه در حضور و چه در غیاب من کارهایش را انجام خواهد داد. شما از من می‌پرسید آیا با وجدان راحت مسافرت خواهم کرد؟ و بچه طرف از ملت خداحافظی خواهم کرد؟ مطمئناً من با وجدانی راحت خواهم رفت زیرا می‌دانم که افراد فهیمه و منصف یقین دارند که بنده هرچه از دستم برآمده برای مملکت کرده‌ام ولی اگر کسی در اینجا قبول نکند که بنده برای مملکت بطور صحیح انجام وظیفه کرده‌ام مردان سیاسی دنیا می‌دانند که من طبق قانون انجام وظیفه کرده در انجام وظیفه برای وطنم هیچگونه اهمالی نکرده‌ام.

اما خدا حافظی بنده اینست که از خدای بزرگ استدعا دارم که تمام نقارها و کندورت‌هایی را که باعث ویرانی و برادرکشی در کشور ما شده است از بین ما دور کند و به بنده قدرت دهد که بوطنم خدمت‌های بیشتر کنم.

من می‌دانم که بنده هیچ اجباری ندارم که به شما همه این چیزها را بگویم و قانوناً شما می‌بایستی این سئوالها را از هیئت دولت می‌کردید. من نامه شما را بنظر هیئت دولت رسانیدم و پیشنهاد کردم که با شما تماس گرفته و درباره کارهای مملکتی با شما مشورت کنند تا اینکه برای بهبودی وضع مملکت چاره‌ای بیابند. اگر شما از جانب افکار عمومی بنده را استیضاح میکنید افکار عمومی باید از دولت، از قدرت اجرائیه و از وزراء چنین سئوال‌هایی را بکنند.

اما من تصمیم گرفتم که برای شما تمام اوضاع را شرح دهم زیرا جنابعالی علت این وقایع را در بنده و در نیابت سلطنت بنده می‌دانید، من فکر می‌کنم که باندازه کافی شما ثابت کرده باشم که قانوناً بنده هیچ سهمی در این وقایع ندارم ولی اگر جنابعالی یقین دارید که در صورت برکناری بنده از نیابت سلطنت اوضاع مملکت بهتر خواهد شد من موافق با شما خواهم بود.

شما اشاره به اغتشاشات و هرج و مرج‌ها میکنید استیضاح شما در افکار عمومی بوجود خواهد آورد میکنید. ولی میخواهید وضع کشور را بهبودی بخشید یا اینکه نایب‌السلطنه را تغییر دهید پس بنابراین بنده هیچ نفی در تشدید اغتشاشات و هرج و مرج در کشور نمی‌بینم.

در آخر اگر ملت بخواهد که بنده عنان امور را در دست بگیرم و یک دیکتاتور و یا یک دولت مستبد بوجود آورم من آنرا برخلاف قانون اساسی دانسته و بعنوان یک خیانت قسمی که یاد کرده‌ام میدانم بنابراین برای بنده امکان قبول چنین کاری وجود ندارد.

من بنام قانون اساسی انتخاب شده‌ام. اگر بقانون اساسی دست یازم چه کسی و چه حقوقی بمن اجازه میدهد که در پست نیابت سلطنت بمانم؟ و چگونه شماها که پایه‌گذار قانون اساسی هستید می‌توانید چنین پیشنهادی را ببنده بکنید؟

من آرزو میکنم که شما با هیئت دولت همکاری خواهید کرد و با وزراء برای بهبودبخشیدن بوضع مملکت همگام خواهید شد. من امیدوارم شما پایه‌گذار قانون اساسی هستید و صالح هستید برای حل مسائل کنونی مملکت و اشکالی در پیش نخواهید داشت.

ورقی از تاریخ مشروطیت

اشخاصی که با وقایع مشروطیت از راه خواندن کتب و مقالات مربوط بوقایع مشروطیت آشنا هستند بنام شاهزاده سالارالدوله مکرر برخورده‌اند. سالارالدوله برادر محمد علی شاه بود بعد از آنکه بر اثر جنگ چند روزه در تهران قوای محمد علی‌شاه شکست خورد و قزاق‌خانه تسلیم شد و قوای ملیون برهبری مرحوم محمد ولی خان سپهدار اعظم تنکابنی (خلعت‌بری) و مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری فاتح شدند و محمد علی‌شاه بسفارت روس پناهنده و از ایران خارج شد شاهزاده سالارالدوله بر علیه حکومت مشروطه برخاست.

سالارالدوله چنانچه مورخین و وقایع‌نگاران نوشته‌اند کرمانشاهان و همدان را تسخیر و صفحات غرب ایران را در اختیار گرفت و باقوای عظیم برای گرفتن تهران و واژگون کردن اساس حکومت مشروطه بحرکت درآمد و تا ساوه پیشرفت نمود ولی در حوالی ساوه از قوای بختیاری بعد از جنگ سختی شکست خورد و ناچار بعقب نشینی و فرار و ترك خاک ایران گردید.

اما سالارالدوله دست از نقشه خود برنداشت و بار دیگر بحمله پرداخت و ایندفعه باتکاء حمایت دولت قراری روس حمله خود را

از سمت خراسان و ترکمن صحرا آغاز و قوای مسلح از اکراد قوچانی و تراکمه تدارک و از مازندران شروع بتعرض کرد. در مازندران عده‌ای از روساء و خوانین عشایر و طوایف را جمع‌آوری نمود بعضی از آنها اجباراً و لاعلاج با آنکه باطناً مایل بهمراهی با او نبودند باو پیوستند؛ از مازندران عده زیادی سوار و با یک اردوی چند هزار نفری بقصد تسخیر گیلان و شهر رشت حرکت نمود تا با داشتن استرآباد و مازندران و گیلان و فراهم کردن نفرات جنگی بیشتر و آذوقه و مجاورت دریا و استفاده از حمایت دولت تزاری روس بتوانند به تهران حمله و حکومت مشروطه را ساقط کند.

قوای دولت

در آن زمان یک جاده شوسه فقط بین رشت و تهران وجود داشت ولی بین مازندران و رشت راه آرابه رو وجود نداشت و راههای کنار دریا هم از میان جنگل‌های انبوه میگذشت. دولت هم در مازندران قوای نداشت که در مقابل اردوی سالارالدوله بتواند مقاومت کند. سالارالدوله تا رشت در مقابل خود هیچ مانعی نداشت که جلوگیری از پیشرفت او نماید. با کمال اطمینان خاطر اردوی خود را بسمت رشت حرکت در آورد و اگر به رشت تسلط می‌یافت تهران را بدمخاطره میانداخت.

عده قوای سالارالدوله از راه کناره پیشروی میکرد ولی خود سالارالدوله همراه اردو نبود بلکه با عده‌ای از قوای خود در یک کشتی که مخصوص فرماندهی او بود قرار داشت.

عبور از تنکابن

بین مازندران و گیلان محال ثلاث تنکابن و کجور و کلارستاق قرار دارد که امروز از لحاظ تقسیمات کشوری همان شهرستان شهسوار و نوشهر میباشد و اردوی سالارالدوله ناچار میبایستی از تنکابن از کنار

در باب گنبرد. مرحوم محمدولی خان تنکابنی خلعتبری (سپهدار اعظم) در تنکابن و کلارستاق و کجور املاک وسیع و طایفه و بستگان و وابستگان زیادی داشت که بمناسبت وضع زمان غالب آنها مسلح و در جنگ‌هایی که منتهی بفتح تهران و شکست قوای محمد علی‌شاه شده بود شرکت کرده در جنگ‌های چریکی مجرب و ورزیده بودند. سالارالدوله میدانست که از تنکابن یا باید بزور اسلحه یا از طریق مسالمت و سازش بگذرد او در بند و امر راه دوم را اختیار کرد. مرکز حکومتی تنکابن (شهسوار امروز) خرم‌آباد بود که تلگراف خانه هم داشت چون با وجود راه‌های جنگلی و کوهستان سخت اعزام قوای دولتی از مرکز برای جلوگیری از پیشرفت سالارالدوله دشوار بود رئیس الوزراء وقت (شاهزاده عین‌الدوله) از سپهدار اعظم کمک خواست و سپهدار اعظم هم بد فرزند ارشد خود امیر اسعد یوسیله تلگراف دستور داد که از پیشروی سالارالدوله در تنکابن جلوگیری کند. تاریخ این واقعه مربوط باواخر بهار سال ۱۳۳۱ هجری میشود.

جنگ آغاز می‌شود

مقاومت در برابر اردوی سالارالدوله مرکب از چند هزار نفر بسیار دشوار بود و سالارالدوله با اتکاء به نفرات زیاد و اسلحه و پول کافی و دسترسی بدریا بدون بیم و هراس پیشروی میکرد و اطمینان برسیدن به رشت داشت ولی میخواست از تنکابن بدون وقوع زد و خورد عبور کند.

برای اینکه بدون مانع از تنکابن بگذرد از تور قیل از آنکه اردو حرکت کند مرحوم مظفر الممالک نوری اسفندیاری را که از اشخاص برجسته خانواده بزرگ اسفندیاری نوری و مورد احترام همه بود نزد امیر اسعد فرستاد امیر اسعد در آن زمان در قریه امیر آباد چند کیلومتری شهر شهسوار فعلی در عمارت مجلل خود منزل و سواران زیادی همیشه همراه خود داشت.

مقصود سالارالدوله از فرستادن مرحوم مظفرالممالک نزد امیر اسعد این بود که چون مظفرالممالک با امیر اسعد قرابت سببی هم داشت و از رجال با شخصیت مازندران بود از طرف سالارالدوله به امیر اسعد پیغام ببرد که اگر از طرف امیر اسعد ایجاد زحمتی برای اردوی او و مقاومتی نشود او هم از تنکابن فقط عبور خواهد نمود و تنکابن را بحال خود خواهد گذاشت .

بطور تواتر از اشخاصی که در آن زمان در جریان واقعه بودند شنیدم که سالارالدوله پشت قرآنی را هم مهر کرده برای اطمینان خاطر نزد امیر اسعد میفرستد. مظفرالممالک هم هدفی نداشته جز اینکه از برادرکشی و خونریزی در مازندران جلوگیری شود بعضی از مطلعین از وقایع آنروز اظهار میکردند که مظفرالممالک هم با عندهای از خوانین مازندران بمیل به سالارالدوله نپیوستند بلکه با تهدید و جبراً جزء اردوی سالارالدوله درآمده بودند و قصد قیام بر علیه دولت را نداشتند .

مظفرالممالک از طرف سالارالدوله در امیرآباد به امیر اسعد وارد میشود تا پیغام سالارالدوله را برساند. سالارالدوله هم با او اطمینان داده بود که اردوی او بعد از سه چهار روز به تنکابن خواهد رسید و قصد جنگ و تعرض را ندارد و فقط از تنکابن عبور خواهد کرد. اما جریان طور دیگری پیش آمد. در آن زمان جعفر قلی خان پسر امیر اسعد جوان نوزده ساله که طبق رسوم وقت در فن سواری و تیراندازی مهارت کامل داشت حاکم تنکابن و معاونت حکومت با مرحوم میرزا محمد خان سرتیپ برادر مرحوم میرزا طاهر تنکابنی دانشمند معروف عصر خود بود .

جعفر قلی خان و میرزا محمد خان سرتیپ با عندهای تفنگچی در ولیآباد نزدیک شهر فعلی شهبوار موضع میگیرند. از طرفی طبق وعده سالارالدوله اردوی او قرار نبود که تا ترتیب صلح و سازش داده نشده وارد تنکابن شوند . اما در سپیده دم روز دوم بعد از ورود

مظفرالممالک از کنار دریا سوارانی دیده میشوند که در حال پیشرفت بسوی ولی آباد هستند نتوانستم محقق کنم که آیا تیراندازی از طرف آن سواران شروع شده یا از طرف پیش قراول های تفنگ چیان تنکابن ولی وقتی پیشروی سواران سالارالدوله معلوم میشود بین تفنگ چیان تنکابن و قوای سالارالدوله جنگ درمیگیرد. سواران سالارالدوله بسرکردگی چند نفر از خوانین قوچانی از آن جمله رشیدالسلطان یورش میآورند از کنار دریا ولی آباد را دور میزنند و از پشت سر به تفنگ چیان تنکابن حمله و تمامی آنها را میکشند که جعفر قلی خان و میرزا محمدخان سرتیپ هم در میان کشته شدگان بودند. فقط یک نفر از آنها نجات یافت که من خود او را سالهای بعد دیدم و او موسوم به تراب خان ساکن قریه مرک رودبار قزوین بود او هم از چندجا مجروح شده بود و یکی از افراد قوای سالارالدوله در دهان او یک تیر خلاص شلیک کرده بود ولی چون خدا نخواست - گلوله تغییر مسیر داد و از گوشه دهان او خارج شد و او خود را مرده وانمود کرد که بعداً بتهران اعزام و معالجه گردید و داستان واقعه را نقل کرد.

وقتی در قریه امیرآباد و بخش های مجاور خرم آباد صدای شلیک تفنگ شنیده میشود همه سراسیمه متوجه میشوند واقعه ای رخ داده و از اطراف سمت ولی آباد برای تجسس و خبرگیری ب حرکت در می آیند بزودی معلوم میشود هجوم از اردوی سالارالدوله بوده و شایعه کشته شدن جعفر قلی خان و سایرین احساسات تمام طوایف و اهل ولایت را برانگیخت و در مقابل اردوی سالارالدوله یک جنگ چریکی شروع شد.

یک واقعه زشت خودسرانه که همانروز روی داد، قتل مرحوم مظفرالممالک بود، یکی از اشخاصی که در تنکابن جزء همراهان امیر اسعد و از اهل لاهیجان بود با شنیدن صدای شلیک تفنگ و خبر دار شدن از کشته شدن جعفر قلی خان و سایرین به امیرآباد میروند و

مظفرالممالک هم که از موضوع شلیک تفنگ ناراحت و نگران شده بود برای رسیدن به محل جنگ و کسب خبر از واقعه بسمت ولی آباد حرکت میکند. چه ورود قوای سالارالدوله برخلاف انتظار او بوده وقتی آن شخص لاهیجی مظفرالممالک را می بیند معلوم نشد بچه - انگیزه باو تیراندازی میکند. میگفتند که انگیزه او انتقام جوئی تعصب آمیز جهت کشته شدن جعفر قلی خان بوده؛ بهر حال مظفرالممالک از روی جهالت کشته شد و حال آنکه مردم و سران تنکابن از قتل او همه متأسف بودند و این واقعه را لکه ای بردامان خود میدانستند چه آن مرد محترم جز واسطه بودن برای جلوگیری از خونریزی نقش دیگری نداشت.

محاصره قوای سالارالدوله

همانروز اول جنگ وقتی خبر کشته شدن نفرات تنکابن بسمت قوای سالارالدوله منتشر میشود فوراً برای مقاومت با اردوی سالارالدوله و جلوگیری از خروج اردوی مزبور اقداماتی شروع میشود. قوای سالارالدوله هم گوئی انتظار مقاومت نداشتند و تصور میکردند مقاومت در مقابل آنها نخواهد شد و یا زیاده از حد مغرور بقدرت خود بودند که تصور نمیکردند ممکن است جلوی آنها در تنکابن گرفته شود. قبل از آنکه فرماندهی قوای سالارالدوله بتواند نقشه جدید خود را تهیه و اجراء کند در تنکابن دستجات مختلف مقاومت تشکیل گردید و از همانروز قوای تنکابن بجای دفاع بتعرض و حمله پرداختند.

قوای تنکابن شرق و غرب قوای سالارالدوله را محاصره کردند که اردوی سالارالدوله نتواند بماندراں برگردد و یا بسمت رشت حرکت کند شمال هم دریا بود که قوای سالارالدوله نمیتوانست عبور کنند در جنوب هم دهات و انبوه جنگل های بین دهات و سپس جنگل قرار داشت که عبور از آن ممکن نبود و در سمت قوای تنکابن بود

راه آذوقه هم بر روی اردوی سالارالدوله بسته شد .
 با این وضع جنگ آغاز گردید از خرم آباد دستجات سوار و
 پیاده امیر اسعد که عده آنها زیاد و از نفرات تنکابنی و کجوری و
 کلارستاقی و الموتی و نویسرکانی و خلخالی و کرمانشاهانی و ترکمن
 و افراد بعضی از ایلات قزوین و کلارستاقی و گیلانی تشکیل میشدند
 بسرکردگی مرحوم محمد بهادر السلطان (خلعت بری) پیشکار امیر
 اسعد از بلوک کلارآباد (ساقی کلایه - مثل قوی فعلی) دستجات
 مرحوم فرج‌اله ساعد الممالک (خلعت بری)، از بلوک نشتا، دستجات
 مرحوم کریم مسعود الملک (مسعودی)، از عباس آباد، مرحوم
 ضیف الممالک خلعت بری از بلوک گلیجان، مرحوم محمود نیکنام،
 از غرب شهبوار، مرحوم رحمت‌الله خان خلعت بری و ناظم الممالک
 خلعت بری و بستگان آنها از بلوک لنگا، حاج محمدعلی خان ضرغام
 قوای سالارالدوله را محاصره و بحمله پرداختند و تلفات سنگینی در
 دو روز اول بقوای سالارالدوله وارد کردند بنحوی که اردوی
 سالارالدوله از هم پاشیده شد.

یک عده از اردوی سالارالدوله تسلیم و اسلحه خود را تحویل
 نمودند که بعداً به آنها اجازه داده شد به خاندهای خود برگردند عده
 دیگر دستگیر و به تهران اعزام شدند عده‌ای هم شبانه از کنار دریا
 بحال جنگ و گریز توانستند فرار کنند و یا از تاریکی شب برای
 فرار استفاده کنند و از قراریکه بعضی‌ها نقل میکردند به آنها ارفاق
 شد که با ریختن اسلحه بزمین بتوانند خود را خلاص کنند زیرا
 بسیاری از مازندران‌ها بمیل خود بسالارالدوله نپیوسته بودند .

در میان اشخاصی که توانستند فرار کنند رشیدالسلطان فرمانده
 قوای سالارالدوله و یکنفر دیگر از فرماندهان بودولی رشیدالسلطان
 زخم برداشته و در یکی از نهات بخش بلوک لنگا (عباس آباد فعلی)
 مخفی شد در خانه‌ای که پنهان بود به پسر صاحب‌خانه یک سکه طلا
 برای خرید آذوقه میدهد پسرک چون سکه طلا را نمی‌شناخته به

بازار برای خرید میبرد و در نتیجه حس کنجکاوی دکاندار برانگیخته میشود و از او سؤال میکنند سکه را چه شخصی باو داده او هم میگوید چند نفر در خانه مادرم هستند که این پول را داده اند بلافاصله به آن خانه مراجعه و آن چند نفر دستگیر میشوند که در میان آنها دو نفر از فرماندهان اردوی سالارالدوله بودند یکی رشیدالسلطان و اسم نفر دیگر بخاطر نویسنده نمانده است .

سالارالدوله در انتظار فتح

سالارالدوله با کمال اطمینان باین که اردوی عظیم او از تنکابن یا با درهم شکستن مقاومت یا بدون برخورد بمقاومت عبور نموده از کشتی در محلی که نزدیک شیلات و رودسر بوده (شهر کلاچای فعلی) پیاده میشود و منتظر ورود قوای فاتح خود میشود ولی بر خلاف انتظار بزودی خبر شکست اردو و دستگیر شدن فرماندهان خود و فرار قسمتی و تسلیم شدن بقیه نفرات خود را میشوند و دیگر راه برگشت بعقب نداشت زیرا جز خودش از آن اردوی بزرگ کسی باقی نمانده بود .

تعقیب سالارالدوله

سالارالدوله در بندر کلاچای رودسر در انتظار سرنوشت است و متعیر و حیران که چه کند از آن طرف سپهبدان اعظم بفرزند خود امیر اسعد دستور تعقیب سالارالدوله را میدهد. امیر اسعد با کلید سران و سرکردگان و افرادی که در شکست دادن سالارالدوله دخالت داشتند باقوایی قریب دو هزار نفر که در خرم آباد تنکابن جمع شده بودند بدنبال سالارالدوله حرکت میکند به رودسر نزدیک و دستگیری سالارالدوله حتمی میشود . اما ناگهان سالداتهای تزاری روس راه عبور را بر قوای تحت

فرمان امیر اسعد می‌بندند و مانع ورود قوا به رودسر میشوند. مقابله و زدوخورد باقوای نظامی تزاری روس هم نه ممکن بوده نه مصلحت و موجب بهانه‌ای بر علیه دولت ایران میشده این بود که فتنه باین طریق خاتمه یافت که سالارالدوله تحت حمایت سالداتهای روس تزاری با کشتی از ایران به پادکوبه حرکت کرد و برای همیشه مشروطیت از خطر هجوم سالارالدوله نجات یافت و این آخرین هجوم استبداد بر علیه مشروطیت بود .

قوای تحت فرماندهی امیر اسعد از رودسر برگشت سران و سرکردگان و عده‌ای از نفرات که در آن جنگ شجاعت و خدمات نمایان ابراز داشته بودند به تهران برای تشویق بوسیله سپهدار اعظم خواسته شدند و با دادن خلعت و احکام و فرامین از طرف دولت تشویق شدند و همگی با القاب و حمایل و نشان به تنکابن برگشتند . امیر اسعد هم بمنصب سرداری نائل گردید و بعد از آن عنوانش امیر اسعد سردار شد .

آخرین قیام سالارالدوله باین طریق در تنکابن سرکوب گردید دولت نه یک سرباز برای کمک میتوانست بفرستد نه آنکه فرستاد یک تومان هم برای هزینه این جنگ خرج نکرد و یک دانه تفنگ و فشنگ هم نفرستاد با یک تلگراف سپهدار اعظم مقاومت در برابر سالارالدوله شروع شد و یک تلگراف هم از تنکابن شکست سالارالدوله را به تهران خبر داد. سالارالدوله در کشتی که در اختیارش بود خواب تخت و تاج را میدید و مانعی هم در برابر خود نمیدید اگر هم برشت میرسید فتنه عظیم میشد و با دست داشتن به دریا و برخورداری از حمایت روسیه تزاری عاقبت وخیم میگردید مقاومت دلیران محال ثلاث افکار سالارالدوله را که در کشتی و بر آب پایه داشت بموقع نقش بر آب نمود و حیف بود که این واقعه بفراموشی در تاریخ سپرده شود. هنوز در شهسوار و دهات آن کسانی هستند که این واقعه را

بیاد دارند که برای من نقل نموده‌اند و یا از پدران خود شنیده‌اند .
من شرح این واقعه را مکرر از اشخاصی شنیدم که خود در آن جنگ
و واقعه دخالت و شرکت داشتند و این مقاله را نوشتم که بر تاریخ
مشروطیت چند ورقی که تاکنون درباره آن نوشته نشده برای اولین
بار در يك کتاب ضبط شود.

از دفتر خاطرات بزرگان

حوزه‌های علمی و مدارس قدیم ایران از روزگاران دور، از دوران خواجه نظام‌الملک تا انقلاب مشروطیت ده قرن تنها پاسدار و نگهبان فرهنگ ملی و علم و هنر و ادب ایران بوده، و در طول این مدت دراز هزاران تن دانشمند از فقیه و طبیب و ریاضیدان و اختر-شناس و مورخ و جغرافیدان و ادیب و شاعر و مفسر و محدث و عارف و حکیم و موسیقی‌دان و هنرمند متکلم و سخن‌دان و دانایان دیگر شعب علوم از همین مراکز برخاسته، و بسیاری از آنان آثاری چنان ارزنده و نفیس و گرانقدر از خود بر جای نهاده و بیادگار گذارده‌اند که هر يك مایه سربلندی‌ها و افتخارها و برانگیزاننده عبرت‌ها و بیاد آورنده رنج‌های توانفرسا و زحمات خردکننده درهم شکننده‌ای است که آن مردان استقامت و پایداری با عشق به علم و فضیلت و شوق و صف‌ناپذیر بوصول حقیقت و کمال بر خود هموار ساخته، و به جان خریدار گشته، و بی‌هیچ ترس از ناملازمات و سختی‌ها فداکارانه در راه پیش برد علوم و معارف انسانی تلاش کرده، و میراثی چنین عظیم و نفیس از خود باز نهاده‌اند.

قارایی‌ها و بوعلی‌سیناها و خوارزمی‌ها و خواجه نصیرالدین‌ها و صدراها و دیگر فلاسفه و ریاضیدانان اسلامی، و شیخ طوسی‌ها و

علامه حلی‌ها و مجلسی‌ها و شیخ انصاری‌ها و سایر نوایغ حدیث و تفسیر و کلام و جز این رشته‌های دیگر علوم مذهبی و صدها چون آنان، و آن خیل بی‌شمار ادیبان و شاعران استاد و دانا و عارفان پاک دین، پاک دل، وارسته بحق پیوسته و آن همه دیگر نام آوران و ستارگان فروزان آسمان علم و هنر مگر نه همه پرورنده این حوزه‌ها و برخاسته از همین مدارس و مراکز کهن و دیرین‌اند؟

نسل امروز نمی‌تواند تصور کند که این مفاخر بزرگ ملی ما در چه شرائط و با تحمل چه رنج‌ها و سختی‌ها چنین افتخاراتی آفریده‌اند. نمی‌تواند درک کند عشق به حقیقت و علم و فضیلت چگونه این مردمان نمونه تاریخ را ثبات و استقامت بخشیده بوده است که فولادآسا و کوهسان در برابر آن جهان مشکلات ایستادگی می‌نمودند و خم به ابرو نمی‌آوردند. نمی‌تواند بفهمد آن دل‌باختگان کمال در کنج تاریک حجرات آن ویرانه‌ها، در پرتو بی‌فروغ شمع‌ها و پیه - سوزها و فانوس‌ها با چه اراده و شوق و قدرت فوق بشری بی‌هیچ چشم داشت بمقام و پست و منصب و بی‌هیچ توقع مادی با حقیرترین و پست‌ترین و دشوارترین نوع زندگی و با قناعت به کمترین بهره‌ای از دنیا، شبان را تا به صبح بیدار مانده و به خلق چنین آثار بی‌ظییری پرداخته و میراث علمی بازمانده از سلف را دم به دم رو به تکامل به پیش برده‌اند.

نسل امروز نمی‌تواند بفهمد آنگاه که شیخ ابو جعفر طوسی به حل مشکلی فائق می‌آمد و مسأله معضلی را می‌گشود و فریاد برمی‌آورد: «ابن‌الملوک و ابناءالملوک من هنما اللذة» چه می‌گفته است و چه لذتی را درک می‌کرده، و چه طوفانی روح بلند پرواز او را دستخوش خویش می‌ساخته است.

در این مقاله سرگذشت یکی از این نوایغ علمی ایران را به اجمال